



دانشگاه آزاد اسلامی
استان چهارمحال و بختیاری

جشنواره کسوری علمی فرهنگی هنری

زندگی و مَقَدِّمات ابله باکرونا (مجازی)

آذرماه ۱۳۹۹ / شهرکرد
دانشگاه علم پزشکی شهرکرد





جشنواره کشوری علمی فرهنگی هنری زندگی و مقابله با کرونا (مجازی)

آذر ماه ۱۳۹۹ / شهرکرد

وبسایت جشنواره: www.skums.ac.ir/festivalcoronavirus
ایمیل جشنواره: festivalcoronavirus@skums.ac.ir



دانشگاه علم و هنر شهردار
استان چهارمحال و بختیاری



دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی
انسان چهارمیل استیاری

جشنواره کشوری علمی-هنری زندگی و مقابله با کرونا (مجازی)

آذر ماه ۱۳۹۹ / شهرکرد

صاحب امتیاز: دانشگاه علوم پزشکی شهرکرد

سر دبیر: سید علی درخشان

طراح و صفحه آرا: فرخنده فرورنده

ویراستار: زهرا ایازی

نشانی: شهرکرد بلوار آیت الله کاشانی

ستاد مرکزی دانشگاه علوم پزشکی شهرکرد

وب سایت جشنواره: www.skums.ac.ir/festivalcoronavirus

ایمیل جشنواره: festivalcoronavirus@skums.ac.ir

پیام رئیس جشنواره

دانشگاه علوم پزشکی شهرکرد مفتخر است که در دوران شیوع کرونا علاوه بر خدمات گسترده ویژه این دوران، در راستای فرهنگسازی و ترویج سبک زندگی سازگار با شرایط کرونایی گام بردارد.

این مجموعه با برگزاری جشنواره کشوری علمی، فرهنگی، هنری "زندگی و مقابله با کرونا" در تلاش است تا ضمن به تصویر کشیدن ابعاد مختلف زندگی و مقابله با کرونا از منظر مردم و کادر درمان، ایثار و فداکاری پزشکان و پرستاران و کادر درمانی در مقابله با ویروس کرونا، تدابیر خانواده ها در مقابله با ویروس کرونا و صبر و بردباری مردم در مقابله با این بیماری منحوس را در قالب های مختلف علمی، فرهنگی و هنری ثبت و تجارب کسب شده را به اشتراک بگذارد. در مدت شیوع بیماری منحوس کرونا هر روز شاهد خلق حماسه های بی بدیلی از سوی مردم و مدافعان سلامت هستیم که عدم ثبت و روایت مستند بسیاری از خاطرات و حماسه های کادر درمانی خسران بزرگ و محروم ماندن جامعه از درس آموخته های فرهنگ غنی ایثار و گذشت خواهد بود، لذا برگزاری چنین جشنواره هایی، تلاش برای ثبت و ضبط تمام ابعاد فداکاری ها و تلاش های جامعه در صحنه های مختلف مواجهه و مقابله با همه گیری کووید ۱۹ و خلق آثار ماندگار هنری برای بکار گیری در آینده خواهد بود.

امید است؛ با استقبال خوب مردم، هنرمندان و کادر بهداشتی و درمانی و ارسال آثار برجسته در قالب های مختلف شعر، داستان، خاطره، دل نوشته، فیلم، کلیپ، عکس، نقاشی، پوستر، انیمیشن، کاریکاتور، موشن گرافی، اینفوگرافی، پادکست، اپلیکیشن و خوشنویسی از سراسر کشور شاهد تحقق اهداف جشنواره باشیم.

دکتر مجید شیرانی

ریاست دانشگاه علوم پزشکی، خدمات بهداشتی
و درمانی استان چهارمحال و بختیاری

سخن دبیر جشنواره

شیوع گسترده کرونا در جهان و کشورمان بسیاری از ساختارهای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ورزشی را با مشکل مواجه کرد و از آغاز شیوع این ویروس از اواخر سال ۱۳۹۸ و ایجاد مشکلات فراوان برای بخش های مختلف بتدریج مردم پذیرفتند که راه مقابله با این ویروس منحوس تغییر سبک زندگی است که این راهبرد را باید هرچه زودتر در جوامع نهادینه کرد. برگزاری جشنواره کشوری علمی، فرهنگی، هنری "زندگی و مقابله با کرونا" به شکل مجازی فرصت و افق جدیدی را برای همه بخش ها فراهم آورد تا از آن بهره برد. امروز اولویتی بالاتر از سلامت مردم نیست و برای اینکه روحیه نشاط و شادابی مردم حفظ شود این جشنواره در بستر فضای مجازی برگزار شد. جشنواره کشوری علمی، فرهنگی، هنری "زندگی و مقابله با کرونا" به اعتقاد دست اندرکاران برگزاری این جشنواره می تواند گامی مؤثر در راستای تغییر سبک زندگی مردم در شرایط کرونایی باشد، از اینرو از تمامی دست اندرکاران و همراهی مسئولین امر برای رقم خوردن این اتفاق بزرگ تشکر و قدردانی می نمائیم.

سید علی درخشان
مدیر روابط عمومی و اطلاع رسانی
دانشگاه علوم پزشکی شهرکرد

جشنواره کشوری علمی، فرهنگی، هنری
زندگی و مقابله با کرونا مجازی
 ۳۰ آذرماه ۹۹ مصادف با میلاد با سعادت حضرت زینب کبری ... و روز پرستار
 مهلت ارسال آثار: ۲۰ آبان تا ۲۰ آذر ۱۳۹۹



موضوعات اصلی جشنواره

<ul style="list-style-type: none"> ■ نقش رسانه ملی جمعی در اطلاع رسانی و زندگی با کرونا ■ نقش مسئولیت‌پذیری و نهم اجتماعی در مقابله با کرونا ■ نقش و اهمیت شغلی و اجتماعی در زندگی با کرونا ■ نهم و انتقال حرفه‌ای مدافعان سلامت در کرونا ■ نقش مدافعان سلامت در مقابله با کرونا ■ سلامت معنوی در دوران کرونا ■ کودکان و کرونا 	<ul style="list-style-type: none"> ■ مدافعان سلامت در کنار همی ■ سگ آموزش در دوران کرونا ■ بیان نظریات و ابتکارات و نهم ■ آگاهی و علاقه در کرونا ■ تصویرسازی زندگی با کرونا ■ سلامت روان و کرونا ■ کرونا در فرهنگ نهم
---	--

قالب اثر: شش، داستان، خاطره، دی نوشته، فیلم، کلیپ، عکس، نقاشی، پوستر، انیمیشن، کاراکتون، موشن گرافیک، ایفوپرفایم، پادکست، آیدئیشن و صوتیسی.
 کلیه آثار در رقابت در قالب یادمان جشنواره برگزار می‌شود و نمایندگان مجازی در وب سایت دانشگاه علوم پزشکی شهرداری ارائه می‌گردد.
 آثار در سطح وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی انتخاب شده خواهد شد.
 به نفعات برتر جشنواره همزمان با میلاد با سعادت حضرت زینب کبری، جوایز نفیسی از طرف دانشگاه علوم پزشکی شهرداری اهدا خواهد شد.
 آدرس وبسایت جشنواره: <https://www.skums.ac.ir/festivalcoronavirus>
 آدرس ایمیل جشنواره: festivalcoronavirus@skums.ac.ir
 شرکت کنندگان می‌توانند در بخش‌های مختلف آثار خود را حداکثر تا ۲۰ آذر و آثار فکلیط، صداگذاری و انیمیشن تا ۲۰ آذر به صورت مجزا ارسال نمایند.

اهداف جشنواره

- فراهم کردن فضای فرهنگ سازی جامعه به منظور چگونگی زیست با کرونا
- افزایش اثربخشی آموزش‌ها
- آگاهی عمومی
- رعایت دستورات بهداشتی و انتقال آن به مردم
- تقویت همدلی و همبستگی اجتماعی و ایجاد حساسیت لازم برای ثبت واکنش‌های اخلاقی، همدلی و همیاری در مقابل ویروس کرونا
- تقویت نقش گروه‌های مختلف در ایجاد فضای همدلی برای کاهش آسیب‌های کرونا
- احصای تجربیات، ایده‌ها و راهکارها برای ارتقای خدمات حوزه سلامت
- قدردانی از مدافعان سلامت و جلوه‌های حضور تلاشگران عرصه سلامت



جمال اسکویی

نفر اول بخش انیمیشن

- جمال اسکویی متولد ۱۳۴۶ اصفهان دارای مدرک کارشناسی موتاژ فیلم .
 - کارگردانی چندین فیلم ۱۶ میلی متری به سفارش مرکز گسترش سینمای تجربی ۱۳۶۵ الی ۱۳۷۰
 - شروع همکاری با صداوسیما مرکز چهارمحال و بختیاری از سال ۱۳۷۳ تا به امروز .
 - تهیه و کارگردانی بیش از ۵۰ اثر مستند و انیمیشن و داستانی کسب جوایز از جشنواره‌های داخلی و خارجی.



جمال اسکویی
 مهدي روزي
 مفسن هاري پور
 ليلا بيننده
 ليلا وفادار
 پدram فرخ ليا
 مضمدم قياطي



مینا کریمیان

نفر دوم بخش انیمیشن

مینا کریمیان شمس آبادی
دانشجوی رشته کارشناسی بهداشت عمومی
دانشگاه علوم پزشکی شهرکرد



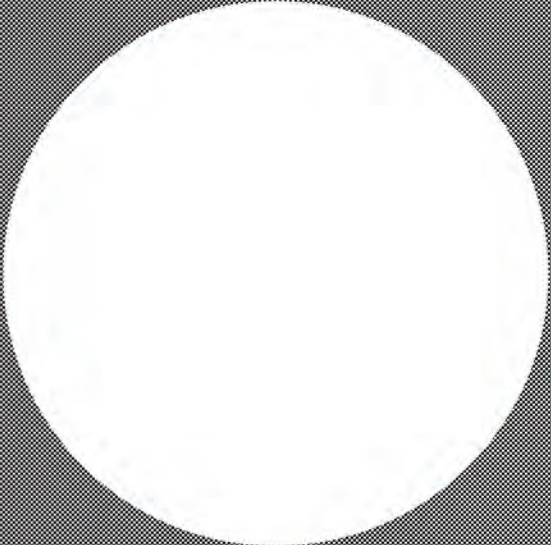


محمد قربانی

شرکت در بخش: اینفوگرافی

محمد قربانی اقبلاغی
کارشناس پرستاری





مرضیه قربانی

شرکت در بخش: اینفوگرافی

رخداد های مهم

۳۱ دسامبر ۲۰۱۹ مشاهده ی مرگباری از عفونت شدید تنفسی در ووهان چین

۱ ژانویه ۲۰۲۰ تعطیلی بازار عمده فروش ماهی و غذای دریایی چین و گذرایی کامل آنجا

۹ ژانویه ۲۰۲۰ شناسایی یک کرونا ویروس جدید مشابه سایرین از زبکونه Sarbecovirus

راه های انتقال

۱- قطرات تنفسی
۲- تماس با سطوح حاوی قطرات تنفسی ویروسی
۳- برخی اقدامات تشخیصی درمانی

علائم بیماری

علائم عمومی: سرفه - کولدر - تنگی نفس - زکام
تب - اسهال - بدن درد - تهوع - خستگی و ضعف

شایع ترین علائم: سرفه - تنگی نفس - تب

علائم در موارد شدید: عفونت ریه (پنومونی) سندرم تنفسی حاد شدید - آبسه های کلبه

گروه های خطر

بیماران با نقص ایمنی

نحت درمان با کورتیکواستروئید، اینتر فبرنی درمانی، بدخیمی ها، پیوند اعضا

بیماران با بیماری زمینه ای

بیماری قلبی - عروقی، فشارخون، دیابت، بیماری های تنفسی، BMI بیشتر از ۳۰

راه تشخیص

مثبت شدن نتیجه آزمایش تشخیص مولکولی در یکی از آزمایشگاه های مرجع

راه های درمانی

تاکنون هیچ نوع داروی ضد ویروس اختصاصی و واکسن شناخته نشده است.

درمان های دارویی تنها در بیماران با مشکلات زمینه ای، نقص ایمنی و بد حال اقدامات حمایتی

استراحت در منزل، مصرف مایعات فراوان، سوپ و آب مرکبات، مسکن های تب بر

رژیم غذایی جهت تقویت سیستم ایمنی

مصرف غذای پخته شده و کمترین دما جهت فریز، مرغ، ماهی و سویا

ویتامین A: تخم مرغ، پیوسته و سبزی

ویتامین D: ماهی چرب، لبنیات و زرده تخم مرغ

ویتامین C: پرتقال، لیمو، گل کلم، فلفل دلمه ای

راه های انتقال

خودداری از خروج منزل جز در موارد اجبار

خودداری از خوردن مواد غذایی نیم پز

خودداری از تماس با حیوانات

خودداری از دست دادن و روبرویی

راه های پیشگیری

شستن و ضدعفونی کردن دست ها

پوشاندن دستمال کاغذی آلوده تر سطح ریخته

پوشاندن دهان و بینی هنگام سرفه و عطسه

رعایت حداقل فاصله ۲ متری با دیگران



زهرا شبان

شرکت در بخش: اینفوگرافی

زهرا شبان دانشجوی رشته روانشناسی دانشگاه پیام نور واحد کوهپنجان ساکن استان کرمان شهرستان کوهپنجان فعال در زمینه کتابخوانی، دل نوشته و...

#کرونا در کمین است

هر ایرانی، یک مراقب سلامت





محمد کریمی

شرکت در بخش: پادکست





هدیه خان بابا

شرکت در بخش: پادکست

هدیه خان بابا متولد سال ۱۳۷۳، کارشناسی و کارشناسی ارشد روانشناسی بالینی، گوینده و شاغل در بیمارستان افضل پور



ماهان فروزان

شرکت در بخش: پادکست

ماهان فروزان دانشجوی پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهرکرد





با رعایت پروتکل های بهداشتی سایه سیاه این ویروس پلید را از سر پرستاران؛
این قشر زحمتکش کادر درمانی دور کنیم.



الهه خرمی

شرکت در بخش: پوستر

الهه خرمی، فارغ التحصیل رشته گرافیک، فعالیت خود را در حوزه هنرهای تجسمی از هشت سال پیش آغاز کرد. وی در گرایش تصویرسازی و پوستر شروع به تولید آثار هنری نمود، آثار وی در دو سال گذشته در چندین جشنواره داخلی حائز مقام اول و تقدیر شده است. از آغازین روزهای شروع بیماری کرونا در کشور مجموعه ای از آثار تصویرسازی و پوستر در مطبوعات و پایگاه های خبری مجازی منتشر نمود، این مجموعه آثار مورد استقبال مسئولین و مردم قرار گرفت و بارها جوایزی از جشنواره های استانی و کشوری دریافت نمود.



مرتضی اسکندری

شرکت در بخش: پوستر

مرتضی اسکندری فارغ التحصیل رشته ی فرش در مقطع کارشناسی ارشد از دانشگاه هنر تهران. شرکت کننده و برگزیده در بخش پوستر «زندگی و مقابله با کرونا»





معین نعمتی

شرکت در بخش: پوستر

معین نعمتی دانشجوی کارشناسی رشته مهندسی بهداشت حرفه‌ای، دانشگاه علوم پزشکی شهید صدوقی یزد، علاقمند به داستان نویسی و برگزیده مسابقات دانش آموزی و دانشجویی. نزدیک دو سال است که به طراحی پوستر و صفحه آرایی نشریات پرداخته‌ام.



سهیلا سپهری

شرکت در بخش: خاطره نویسی

سهیلا سپهری، متولد ۱۳۵۸، ساکن تهران. نویسنده مجموعه داستان مردی از جنس باران، رمان قسم به چشمانت، داستان نیمه بلند آغوشی همیشه باز و چندین عنوان کتاب کودک و نوجوان. حائز رتبه اول جشنواره ملی چشمان انقلاب اسلامی سال ۹۵. رتبه اول، دوم و سوم جشنواره ملی رهاورد سرزمین نور در سالهای ۹۷، ۹۶، ۹۵. رتبه برگزیده جشنواره بین المللی نامه ای به امام رضا سال ۹۸، رتبه اول جشنواره عهد جانانه سال ۹۹ و ...

به نام خدا

سهیلا سپهری فرزند علی متولد 1358 شماره ملی 5669683831
ساکن تهران خیابان ناصر حجازی غرب پلار شمالی پلاک 108 تلفن 09194997687
ایمیل soheilasephri22@gmail.com

داستان

پیش به سوی زندگی

جلوی در دادگاه منتظر لیلا بودم که تاکسی سبز رنگی با ترمزی پر سر و صدایش بایم توقف کرد و لیلا غرغرکنان از آن پیاده شد. به چهره کلافه راننده تاکسی نگاه کردم. در دوش را می دانستم لیلا استعدادهای حیرت آوری در پیاده سازی مع افراد داشت. راننده حرسش را روی پدال گاز خالی کرد و رفت. کاری که اغلب مواقع من نیز آن را انجام می دادم. جلو رفتم و سلام کردم. با صدایی چنان از جا پرید که انگار کنار گوشش ترفه ترکانده ام. دستش را روی قلبش گذاشت و گفت:

— این چه طرز سلام کرده ام سوئدیم!

با تعجب گفتم:

— من که آرام سلام کردم.

لیلا نگاهش به کافتهای نوری دستش کرد و با اشاره به دادگاه گفت:

— نمی خواد بری تو؟

به چشمانش نگاه کردم. چشمانهایی که مشخص بود ساعتها بی خوابی و گریه را تحمل کرده اند. پشت پلک هایش سرخ و منور بود و خط چشم ماهراشه اش هم نتوانسته بود آن را پنهان کند.

برای آخرین بار غروم را کنار گذاشتم و گفتم:

— فکرها بر تو کردی لیلا! که از این در رفتم. تو دیگرکه برگشتی نیست.

انگار که ناگهان از خوابی گران بریده باشی. بکه خورد. ترس در چشمانش نشست و مردمک هایش لرزیدند اما با صدایی که سعی می کرد محکم و بدون لرزش باشد، گفت:

— من تصمیمم رو گرفتم.

پوزخند دست خودم نبوداز کدام من و کدام تصمیم حرف می زد. انگاهش به دور و اطراف کردم. امروز بر خلاف همیشه در کنار من و نه در کنار لیلا خبری از خانواده هایمان نبود. همان هایی که در جلسات پیشین دادگاه اجازه یک کلمه حرف به من و لیلا نداده بودند و با دوستیهای خاله خرسه و ارشادان زندگی ما را به این لطفه کشانده بودند. امروز از ترس کرونا در خانه هایمان سنگر گرفته بودند و پشیمان را خالی کرده بودند.

لیلا داشت زیر چشمی نگاهم می کرد. باهامی مرا برای رفتن باری نمی کردند اما راضی بود که اگر چه به اجبار اما افزایش کرده بودیم و باید تا انتهاش می رفتیم. با اشاره دست دعوت به رفتنش کردم. دوشا دوش هم وارد دادگاه شدیم. همان بدو ورودیوی الکل زیر بینی ام زد و حس کردم به جای دادگاه وارد بیمارستان شده ام. دادگاه به طور مشهودی خلوت تر از دفعات قبل بود. انگار ترس از کرونا و شاید مرگ باعث شده بود عده ای از خواسته هایمان عقب نشینی کنند و با دعوایمان را برای بعد بگذارند. اکثر مراجعه کنندگان دستکش و ماسک پوشیده بودند و با فاصله از هم ایستاده بودند و کسی تمایلی به هم صحبتی با دیگران نداشت. با دیدن شکل



محبوبه یعقوبیان

شرکت در بخش: خاطره نویسی

فارغ التحصیل مقطع کارشناسی در رشته فن آوری اطلاعات سلامت از دانشگاه علوم پزشکی کاشان. کسب رتبه در مسابقات شعرو نویسندگی در دوره ی دانشجویی ، همچنین برخی از موفقیتها ی اخیر، شامل کسب رتبه اول در بخش شعرا ی جشنواره ی "نفس پاک " انجمن مبارزه با دخانیات استان قم، کسب رتبه برتر در مسابقه خاطره نگاری " قهرمان آشنای من " کاری مشترک از دانشگاه علوم پزشکی و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان گیلان ، کسب رتبه ی نخست مسابقه ی نویسندگی "قاب قهرمان " دانشگاه علوم پزشکی قم " کسب رتبه ی سوم جشنواره کشوری خاطره نویسی عهد جانانه" معاونت دانشجویی و فرهنگی وزارت بهداشت و دانشگاه جندی شاپور اهواز، برگزیده ی مسابقه ی نویسندگی "واژه اربعین " مشهد و

«همیشه محبوب»

"خاتم اسمعی شرمندہ گردید. خداخیرتون بند . " صدای آقای حیدری بود، هسلیه ی واحد روپویی مجتمع. هسرم محبوبه در آپارتمان راست. همین طور که گره های ماسک را بازمی کرنگت : "خداخالی بهشون رحم کرد. خداوشکر. مادر بزرگ به این مهربونی خیلی حیف بود که از دست بره . " محبوبه چاندوز یکبار برای تزریق سرم به خاله ی آقای حیدری می رفت . مادر آقای حیدری دوران نقاهت در منزل پسرش می گذرانند، کرونا او را هم درگیر کرده بود. آن طور که محبوبه می گفت : اون هفته در بیمارستان بستری بود و تقریباً پزشکان از او قطع امید کرده بودند ولی به طرز معجزه آسایی بهبود یافته بود. این مادر بزرگ 84 ساله که ساکن یکی از روستاهای اطراف قم بود هم یک ماما می شد مثلاً شده بود. دو ماه از روزی که ورود کرونا به شهرم تأیید شد می گذرد این روزها شرایط زندگی بهتر شده یعنی علت کردیم با رعایت ملاحظات بهداشتی و فاصله گذاری به زندگی روزمره ادامه دیم. روزهای اول شروع همه چیز به هم ریخته بود. هسرم در یکی از واحدهای پارکلتیک بیمارستان فرقی مشغول به کاراست. می ام بهمن که از محل کارش بازگشت ، ساعت هشت شب بود. تپاسی از شب هم پاسخ لحن اقوام و شاہان رامی داد که دل نگران بودند و صحت و سقم خبر ابتلا سردم شهر به بیماری کرونا را از او پرس وجو می کردند. بعد از اخبار تلویزیون و اینترنت ، می خواستند به صحبت های او استناد کنند ترس از این بیماری همه را وحشت زده کرده بود. از خدایهان نیست از شما چه بپایان ، من هم حسابی ترسیده بودم. همان شب به او گفتم : "محبوبه ، من دوست ندارم خدای نکرده تو هم بیمار شوی یا بیماری روزی محل کارت به خاله منتقل کنی . تکلیف من بچه ها چی می شه ؟ می دوتی که فشار خون من هم بغرض کنترل شده. چه کسی جواب ما رو میده ؟ " هسرم ناراحت شد ولی چیزی نگفت . دلخواری از گونه های سرخ شده اش پیدا بود. آن شب تا صبح به کابوس گذشت . صبح که شد محبوبه با سرویس ، روانه ی محل کارش شد. من هم که حسابدار یک شرکت بودم از خانه خارج شدم . در شرکت دوسه نفر از همکاران نیامده بودند بقیه هم با ماسک روی صورت و دستکش به دست و نگاه های نگران ، از کورتا حرف می زدند. زمره ی تعطیلی شرکت شنیده می شد. بزرگه بازگشت به خانه ، با نون شنیده می بارید آن روز پنج شنبه بود. سهیل و سنا کودکان له و هفت ساله مان در خانه بودند. محبوبه هنوز رنگش بود. بچه ها با خوشحالی به طر ام دویدند. سهیل که در کلاس چهارم درس می خواند گفت : "بابا حالا که اندی من بوم دفتر ترین ریاضی معین رو بگرم . " گفتم : " برو خود برگرد. " معین پسر آقای حیدری همکلاسی و هم سرویس سهیل بود. هنوز زمان زیادی از رفتن سهیل نگذشته بود که صدای بسته شدن درب آپارتمان را شنیدم . سهیل بود. پرسیدم : "روند رنگش ؟ " جواب داد: یوازیه پرسیدم سهیل خان بتمایندم . دختر و روگرفتی ؟ " گفتم : "آره بست اتفاق رفت پشت سرش رفت. مثل و لوله روی تخت خوابش نشسته بود. " بابا ، بابای معین گفت دیگه درخونه ی اونها نرم



پوریا اسکندرزاده

شرکت در بخش: خاطره نویسی

پوریا اسکندرزاده رتبه دوم بخش خاطره نویسی، متولد ششم فروردین ۱۳۷۷ از تهران، دانشجوی رشته آی تی، نویسنده داستان کوتاه و برگزیده در جشنواره‌های ادبی کشوری چون جشنواره قرانو عترت، آیین دوستی، ورزش و سلامت، سپیدار، حرمت حریم حرم، طنز خط خطی، طنز تند و شیرین.

پوریا اسکندرزاده

متولد 1377/1/6 دانشجوی ترم دو رشته مهندسی IT دانشگاه علوم و فنون علامه طبرسی تهران
شماره دانشجویی: 98236010160003 تلفن 09102456343

سیزده به در نشده

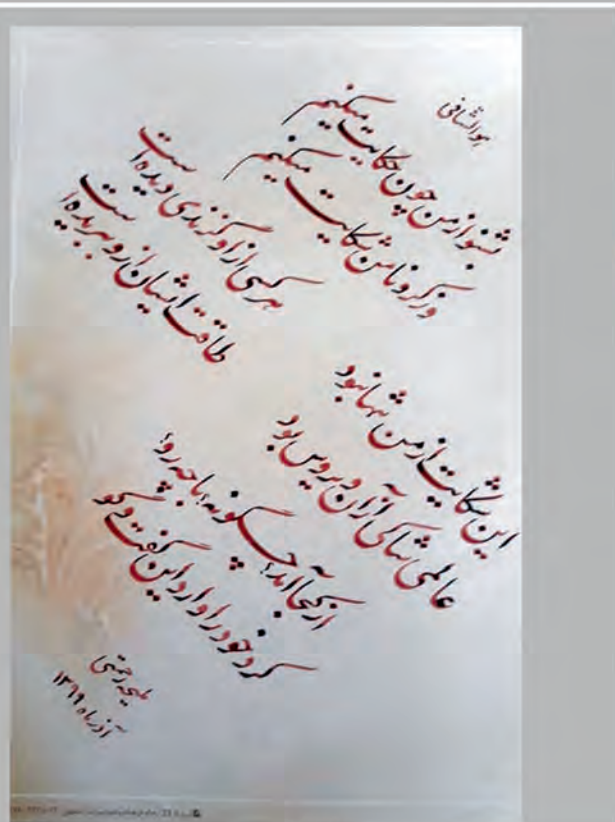
ماجرا از یک شب قبل از سیزده به در شروع شد. شسی که بر خلاف هر سال سوت و کور بود و هر کدام از ما بی حوصله روی مبلیم بودیم و چند تایی کوسن هم این طرف و آن طرفمان چیده بودیم و مگس می پرانیدیم. راستش من خودم به تخمه خیلی دلم می خواست با یک غلط کردم بزلم زیر همه حرفهایم و بدون ترس از کرونا، مثل هر سال بار و بتدبیل سفر بیندم و سیزده را در جاده های سرسبز شمال به در گیم اما متأسفانه نظر مامان و بابا مخالف نظر من بود. زیرا در خانواده ما بیرون رفتن و ماسک زدن و جدی گرفتن کرونا کلاسی داشت که سوار ماشین دو در آخرین مدل شدن نداشت و از آنجا که آنها بعد از شیوع کرونا خودشان را علامه دهر و یک کرونا شناس نشان داده بودند و در همه گروه های خانوادگی به همه دوستان و اقوام توصیه های بهداشتی من درآوردی می کردند. هیچ رفته نشدند زیرا بی بودند. از این رو ما بدون اینکه هیچ تصمیمی برای به در کردن سیزده داشته باشیم در حالیکه لعنت به کرونا و سازندگان آن وارد زبانتان بود. رفتیم خوابیدیم اما انگار این فقط ظاهر ماجرا بود و درست وقتی که من بی خبر از همه جا خوابیده بودم و در رویاهایم مثل یک سوالیه شجاع یا کرونا می جنگیدم و حرص سیزده به در نشده را بر سرش خالی می کردم. مامان و بابا طی یک تصمیم ضرب العجلی برنامه یک سفر ممنوعه یواشکی را چیده بودند. صبح که بیدار شدم در حالیکه با چشمهایم پف کرده به پسته های خندان اجیل هایمان زل زده بودم. مامان با سیخهای کباب جلویم ظاهر شد و چنان اسمم را صدا زد که خیال کردم به جرم نگاه ناپاک به اجیل ها قصه دارد با آن سیخها چشمهایم را دریاورد اما تمام تصوراتم غلط از آب درآمد و قصه مامان درآوردن پدرم بود نه چشمهایم. مامان بی آنکه از من بپرسد آقا آیا اصلاً دلت می خواهد در جوار کرونا به دل جاده های شمال بروی یا نه، تمام اتبازی را بار من کرد و من آنگذر در راه پله ها رفتم و آندم و بار و بتدبیل سفر را بردم و آوردم که نه تنها آن چند تا شیرینی و پسته ای که شب قبل یواشکی خورده بودم بلکه سیزی پلو ماهی شب عید هم قشنگ از دماغم... نه... یعنی بیخی ام... درآمد و همه اش سوخت و خاکستر شد و خاکستریش را هم یاد بردا بابا هم فقط زحمت کشیده و کنار ماشین ایستاده بود و وسیله ها را با چنان دقتی نوبی صندوق عقب و بارندگی می چید که انگار دارد یک تن بسب هسته ای را جاساز می کند. داست آخر هم با آن همه مهندس بازی قابلیت های جوجه های زعفرانی هیچ جایی جا نشد و من مأمور شدم تا رسیدن به جاده های سرسبز شمال. آن را چون جان شیرین در بغلم نگه دارم. خلاصه با هر مشتکی که بودی بالآخره آن به این مسافرت نظمیته دادیم و راهی شدیم و همگی مطمئن بودیم که بر خلاف هر سال خبری از ترافیک نخواهد بود و مردم به توصیه وزارت بهداشت و از ترس کرونا مسافرت نخواهند رفت. اما زهی خیال باطلی! انگار نصف تهران دیتسب یا هم سر بیج جاده چالوس قرار گذاشته بودند. همشهری های عزیز ما هم درست مثل خود ما، انگار نه انگار که کرونایی هست. بار و بتدبیل بسته و راهی شمال شده بودند و دست در دست هم، ترافیک سنگینی به وجود آورده بودند. چنان که ما نه راه پس داشتیم و نه راه پیش و تقریباً گیر افتاده بودیم. بالاخره تا نزدیک ای های ظهر مورچه وار خود را به حوازی کرج رساندیم و دیدیم ای دل غافل! مأموران زحمت کش انتظامی راه را بسته اند و همه ماشین ها را بر می گردانند. بابا که استاد پیمانندن در این گونه مواقع است، فوراً کاپیشش را از تن درآورد و داد به مادرم و گفته زود این



ملیحه رحمتی

شرکت در بخش: خوشنویسی

ملیحه رحمتی دهکردی متولد سال ۱۳۵۶ دارای مدرک تحصیلی فوق دیپلم و مدرک خوشنویسی ممتاز از انجمن خوشنویسی شهر کرد

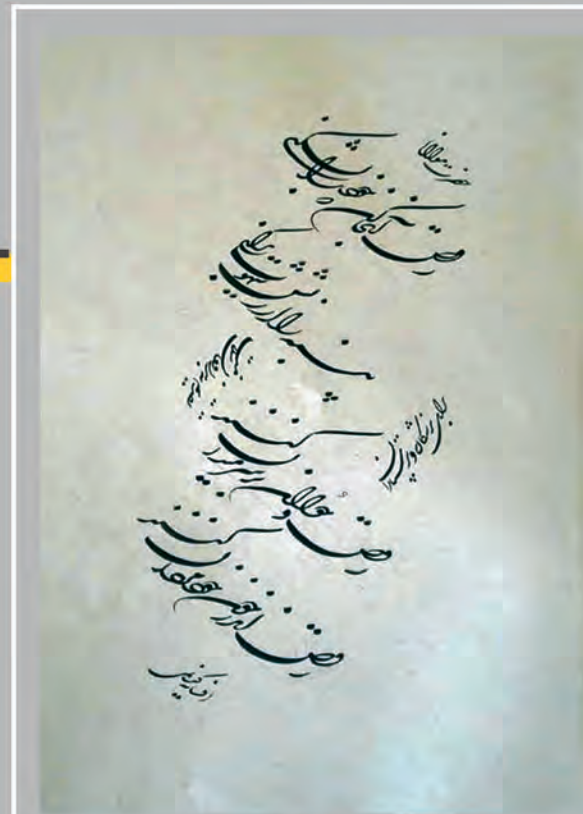




افسانه کریمی

شرکت در بخش: خوشنویسی

افسانه کریمی دارای مدرک کارشناسی مدیریت بازرگانی و مهارت درجه ۲ کامپیوتر و مدرک حسابداری از جهاد دانشگاهی و همچنین در انجمن خوشنویسان زیر نظر استاد ابراهیمیان به فراگیری هنر خوشنویسی پرداختم و در مدت ۱۸ ماه موفق به گرفتن مدرک ممتاز شدم. عضو افتخاری انجمن خوشنویسان هستم.





عنایت الله صالحی

شرکت در بخش: خوشنویسی

عنایت الله صالحی خوشنویسی را در دوره راهنمایی بصورت خود آموز شروع کردم در سال ۱۳۸۰ موفق به اخذ گواهینامه خوش گردیدم بعد از آن به علت انجام خدمت سربازی و سپس ورود به بازار کار و تشکیل خانواده از این هنر اصیل و دیرینه ملی دور ماندم. در سال ۱۳۹۸ و با تشویق های همسرم با مراجعه به انجمن خوشنویسان شهرکرد و شاگردی کردن نزد استادان بسیج (خط نستعلیق) و استاد ابراهیمیان (خط شکسته) و گذراندن آزمون در سال ۱۳۹۹ موفق به اخذ مدرک ممتاز گردیدم. در حال حاضر نیز در هنرجوی دوره ی فوق ممتاز می باشم.



مهرت انور ساهی



نجمه فتاحی

شرکت در بخش: خوشنویسی



زینب زارع

شرکت در بخش: داستان نویسی

زینب زارع، نویسنده و منتقد ادبی؛ پرداختن به دغدغه های اجتماعی روز با چاشنی طنز؛ و نوشتن متون ادبی به سبک نویسندگان غربی مانند مارکز و شکسپیر از ابعاد کاری ام بوده است. برای من شاملو خداوندگار واژه است، که با آثار او از کودکی اخت گرفته ام. دو کتاب در دست نگارش دارم، یکی شرایط سالهای کرونا را روایت میکند و دیگری فرهنگ و اتفاقات گذشته بر شهرم را.

دوربینش رو آورد و نشست جلوم

گفت: بخند به عکس بگیرم ازت

بمونه باشگاری... نگارش می نویسم :

روز بیست و دوم فرنطیله!

چند سال دیگه وقتی داری برای نوههات از این روزای سخت دلگیز تعریف میکنی این عکس رو نشونش میدی و میگی: این منم
اینجا بیست سالم بود...

بعد از بیست و یک روز فرنطیله، بیست و دوم اسفند نود و هشت بالاخره دوباره هیندگرو از نزدیک دیدیم ...

همونجور که دوربینش رو تنظیم می کرد.

به اخم ریزی کرد و گفت :

باندته بهمین ماه بهت گفتم به روز بتار با هم خوش بگنروونیم!

تو گفتی نه! کار دارم و وقتم پرده الان حسش نیست و روزای آخرسال بیشتر می چسبه! منم گذاشتم آخر سال بشه...

زل زد تو چشمم و گفتم :

قرار نبود هیندگرو اینطوری ببینیم!

به لژ دوربینش به لبخند تلخ زدم و گفتم :

شاید بعدا تو این عکس رو نشون نوههات میدی و میگی: روز بیست و دوم فرنطیله بود ...

اونروز فکرشم نمی کردم این آخرین لبخندش باشه.

دوربینو خاموش کرد و روشو ازم برگردوند!

گفتم: بیا حالا فیز نکن، منم بانسجون بیم!

به لبخند زد و گفت: بین چند بد اخلاقی که حش به ایندمی جهالی هم ازت نوری می کنه! گفتم: ازم عکس نگرفتی!

بعدا چی دارم که نشون نوه هم بندم؟

دوربینو گرفت ستم گفت: تو بگیر،

خندید به لبخند صبیق ...

آخرش رامنی نشد ازم عکس بگیره! گفتم نلمو زدی با حرفت ...

قول داد دفعه ی بعدی که همو ببینیم به عکس باشکوفه های بهاری درختای اون خیابون ازم بگیره.

کاش دل منم رضا نمیشد ازت عکس بگیرم! راستی نمیشه تو این قضیه ی پیوند اعضا بوم جفت چشممو اها کنم و دو تا بال بخرم
!! آخه دیدن ناره این دنیایی که دووم آورد و نبولنت رو به خودش دید ... راستی به بهار دیگه تو راهه! اما نه برای کسی که
بهارش رفته برای همیشه ...



حسین صادقی زاده

شرکت در بخش: داستان نویسی

حسین صادقی زاده
کارشناس روابط عمومی، خطاط، نقاش، نویسنده،
مجسمه ساز.

درب اتاق باز شد، سجاد در حالی که یک ظرف حلیم در دستش داشت وارد اتاق نگهبانی شد و روی سهراب که در حال نقاشی روی یکی از کارهای مخصوص پرسنل کلینیک تنفسی بود گفت: خسته نباشی سهراب جان چطور؟ میز را خلوت کن تا صبحانه بخوریم بلافاصله مهدی هم آمد، سهراب با شوخ طبعی روی سجاد کرد: چی شده حاجی؟ ولخرج شدی تا دیروز که کف گیوت نه دیگ خورده بود حالا به صرف صبحانه دعوت میکنی؟! سجاد درحالی که داشت لقمه می گرفت شروع به حرف زدن کرد: دیروز در مسیر بازگشت به خانه سری هم به نگاه شیرمحمد زدم برای خرید برنج و چند قلم خوراکی دیگر، اما گفت موجودی ندارم و انبار خلالت، یا خودم فکر کردم که شاید بخاطر بدهی قبلی این حرف را زده و یا ناامیدی به خانه برگشتم.

سهراب در حالی که لقمه اول را به دهان میگذاشت گفت: شیرمحمد آدم مایه داری است بعد میدانم انبارش خالی باشد سجاد دنباله حرفش را گرفت: انبارش نزدیک خانه ماست دیروز عصر خودم دادم دو کامیون برنج نوب انبارش خالی کرد.

مهدی ادامه داد: استغفرالله، امان از احتکار کننده ها، سجاد تکذبات ادامه حرفش را برزند، من هم اول همین فکر را می کردم ولی دیشب احمد پسر شیرمحمد یک کیسه برنج آورد برامان و گفت: ناقابل است، پدرم این را داد و سلام رساند فردا هم هر چه لازم دارید بناباید از نگاه بپرید، در حالی که یک کیسه دیگر در دستش داشت به سمت خانه همسایه کناری رفت که وضع مالی خوبی ندارد.

چند لحظه سکوت سنگینی به فضای اتاق حاکم شد. مهدی با گفتن فقط خدا از دل بنده هاش خبر داره سکوت را درهم شکست.

صدای بوق اتوبوس پست در کلینیک به گوش رسید، سهراب در کلینیک را باز کرد. راننده آن بدچور سرفه می کرد و میخواست به کلینیک تنفسی مراجعه کند، افراد زیادی سرفه کنان با حال جسمی نامناسب در حال تردد از درب کوچک رویه روی بودند در میان آن ها خاتم منسی بود که به شدت سرفه می کرد و نزدیک در که شد روی زمین افتاد، کسی جرات نمی کرد نزدیک او شود.

دکتر محمدی خود را سریعاً بالای سر او رساند و به آرامی از روی زمین بلندش کرد. سهراب گفت: دکتر مراقب باشیند، خیلی سرفه می کند. دکتر محمدی در حالی که دست پسرزن را گرفته بود و به سمت کلینیک می رفت رویه سهراب گفت: مادرم است.

سهراب به اتاق نگهبانی برگشت و با ناراحتی زمزمه کرد کاش شر این کرونا از سر همه کم شود و همه آسین گفتند.

مهدی رویه سهراب گفت: راستی امروز نقاشی کدام شهید را کشیدی؟

سهراب دوباره کاوور را روی میز پهن کرد و گفت: میشناسی اش، علیرضا صانعی، پرسنل تأسیسات خودمان، رفیق دیروز و شهید امروز و شروع کرد به نوشتن اسمش.

مهدی در حالی که ماسک را روی صورتش برنوب می کرد پرسید: راستی حال شهرام چطور است؟ شنیدم دیشب در بخش عفونی بستری شد. سجاد گفت: یله بنده خدا دیشب خیلی سرفه می کرد و حالش خوب نبود حتی نمی توانست درست راه برود دکتر هم مستقیم در بخش عفونی بستری اش کرد.

شهرام در حالی که رنگار سرفه ها امزش را بریده بود به سخنی حلوی آینه اتاکی که بستری بود رفت. بعد از سستن دست و صورتش به چهره کبود و رنگ بریده خود نگاه می کرد، بخار سرفه هایش بر آینه نشسته بود و با انگشت روی تصویر بینی و دهان خودش ماسک کشید و با صدایی که به سخنی بالا می آمد زیر لب می گفت: کاش همه ماسک می زدند.

مهدی شروع کرد به پوشیدن کاوور با طرح و نقاشی شهید مدافع سلامت علیرضا صانعی که ایست خاصی به لباس داده بود، ماسک و عینک هم روی صورتش گذاشت و در حالی که از پنجره بیرون را نشان می کرد گفت: خدا به داعمان برسد امروز خیلی شلوغ است. امار مبتلایان روز به روز بالاتر می رود و رویه به سهراب کرد و از خواب عجیبی که شب گذشته دیده بودخبر داد.



مجتبی صفدری

شرکت در بخش: داستان نویسی

مجتبی صفدری
برگزیده بخش شعر جشنواره‌های کانون پرورش
فکری کودکان و نوجوانان

« مورد خاص »

دستش رفت به کمرش گفت به کم کرونا گرفتم . طبیعتا کسی سرش رو بالا نگرفت . گفت بچه ها ا من به کم کرونا گرفتم . خودمم نمی خواستم ، ولی شد .

به نظرم اگه به فرم نظرخواهی می دادن دست کارکنای بیمارستان و ازشون می خواستن به طور تقریبی اسم هشتاد میلیونومین نفری رو که احتمال می دید کرونا بگیره رو بنویسد ، تا ببریم و بررسی کنیم ، همه شون اسم اون رو می نوشتن . حتی اونایی که تا به حال ندیده بودنش ، چون به هرحال تعریفش همه جا پیچیده بود . حتی اگه می شد به فرم نظرخواهی بدی دست خود کرونا و ازش بخوای که اسم کسی رو که بیشتر از بقیه اون رو ندیده گرفته و جدی نگرفتنش بنویسه ، قطعا اسم اون رو می نوشت . خب ا حالا اون خودش اومده بود و دستش رو زده بود به کمرش و داشت می گفت کرونا گرفتم . طبیعتا بار اول اصلا نشنیدیم چی گفته . چه دلیلی توی عالم می توانست وجود داشته باشه ، که به آدمی توی فواره ی اون کرونا بگیره . تازه بار دوم ، که به کم موکدر این قضیه رو پیش کشید ، چندنفری بی خیال ماینیتور و برگه و گوشی موبایل و این جور چیزا شدن و صرفا نگاش کردن ، که ببینن می تونن بفهمن چی تو سر این بیمار نشوونترین ایرانی شناخته شده می گذره یا نه و اصولا چرا بعد از این که شوخیش کرده دیگه چرا پا نمی شه بره به بقیه ی کاراش برسه . بچه ها که نگاش کردن ، یا به شرمندگی کمتر دیده شده ای ، چشم راستش رو بست و گردنش رو به معنی بی تعبیر بودن ، به سمت راست خم کرد . یکی دو تا از بچه ها به لحظه به قضیه شک کردن ، ولی باز هم فایده ایی که از اون تو سرشون بود ، یکی یکی باز شدن و عملا بحث مبتلا شدن اون رد شد .

اولین واکنش مدت ها بعد اتفاق افتاد . ده دقیقه از گفتن جملتن گذشته بود و اون کل این ده دقیقه رو صرف این کرده بود ، که منتظر واکنش بچه هایی که خطاب شون قرار داده بود بشینه . محمدی گفت اذیت نکن ، خیلی کار داریم . حسینی هم گفت آخه الان وقت این حرفاست ؟

صادقی که اصلا نمی دونست چی گفته ، که ما بهش این حرفا رو زدیم از راه رسید و گفت نکن ، شروع نکن ، برو ، نمی بینی همه درگیریم . اعصاب نداریم . ما واقعا خسته ایم ، نکن ، برو ... صادقی همون جور حرف زد و رد شد و از کادر خارج شد . بوسفی گفت تو هیچ وقت کرونا نمی گیری ، مطمئن . کریم خانی گفت اصلا حقش ندارم . رضایی گفت به وقت هوایی نشی بزنی بری کروناایی شی . دکتر پوست رو می کنی . رحمان زاده گفت آره . خودش دبروز گفت . گفت هرکی کرونا بگیره می کشمش .

هرکس خسته می شد ، یا کمک می خواست و کسی رو صدا می زد ، اولین صدایی که به گوشش می رسید ، صدای پاشنه به خواب های اون بود . پاشنه هاش رو سر می داد و زودتر از همه خودش رو می رسوند به طرف .



روشنک حیدری

شرکت در بخش: دل نوشته

به نام خدا.

تنفس مصنوعی

سلام بر درد و رنج!

سلام بر میهمان ناخوانده ای که ناگهان وارد شد، شوک داد، حیرت انگیز ماند و نرفت!

من به تو سلام میکنم، به تو که یک غریبه ای و اگر کسی بفهمد اینگونه با تو سخن میگویم، حتما بر من خرده میگیرد!

اما یک اصل را خوب میدانم و آن "مواجهه" و رو به رو شدن با واقعیت است. من قبول کرده ام که چه کرده ای و گویا پشیمان نیستی! من بارها و بارها دیده ام درد بیمارم را وقتی بر بالینش بودم و تو همه ی وجودش را احاطه کرده ای و بر پوست و خون و وجودش نشست. من دیده ام زمانی را که اشک و آه بیمار و همراهش اتاق بستری را پر میکند. من بدم زمانی را که استاد قلب به من مراجعه می کند و از تو دردمند است و همه برایش تلاش کردند و او نماند و رفت و خاطره شد و من مانده ام با بیماران او که سراغش را می گیرند و شرمنده ی آنها هستم.

وقتی بیمارم می پرسد: تا کی؟ چه وقت؟

میگویم: تا وقتی ما قوی تر شویم. تا وقتی باور کنیم هر حادثه، نزدیک است و شجاعت یعنی همین مواجهه و شهامت یعنی رویارویی و رنج همواره با انسان بوده است که «خلقنا الانسان فی کبد».

حال دنیا باز خوب خواهد شد و دعوت خواهم کرد اهل محل را به یک جای آتشین زیر نم سرد باران یا که یک لبوی داغ، در کنار گاری لبوفروش، دمنوش را با هم خواهیم نوشید و از کنار هم بودنمان ترسی نخواهیم داشت، آغوش ها دوباره باز خواهد شد و حرف کسی در یک سرفه پژمرده نخواهد گشت. من شمع تولدم را در کنار مادرم، فوت خواهم کرد و رقص لحظه ها را به باد خواهم سپرد. دیگر منتظر یک آمار تلخ و تند نخواهم ماند و مثل تو، بی دعوت و بی تماس، سر زده به میهمانی خواهم رفت. دیگر به تاریخ جعبه های ماسک و دستکش نگاه نخواهم کرد و منتظر می مانم تا از انقضای همه ی آنها بگذرد و هرگز آنها را روزانه درخواست نخواهم داد. آن موقع دیگر، تنفس مصنوعی نخواهم کرد.

و با نفس عمیق فریاد خواهم زد: من، دلبرانه ایستادم، شجاعانه دفاع کردم و جراتمندان امید خواهم داد.



نجمه امانی

شرکت در بخش: دل نوشته

نجمه امانی فرزند محمد تقی متولد ۱۳۸۳ / ۷ / ۲۸
کلاس دهم تجربی مدرسه شرافت چالستر

بسم الله الرحمن الرحيم

فرشتگان سفید پوش جریح دل ،پرستاران راست قامت
و ایستادگر سرزمینم

روزتان مبارک

(صبرتان زینبی و راضیان حسینی و ایثاران
اینا الخصلی است)

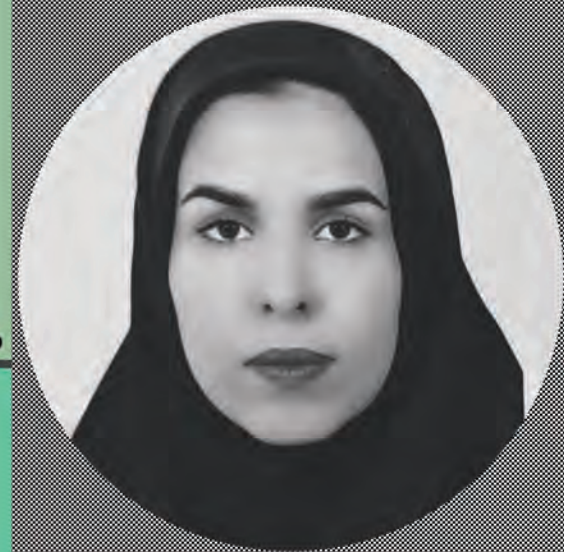
درگشته های دور در زمانی که بچه بودم ،تمام حال خوش نوشتن انشاء های کودکانه ام
از روزهای خوشی بود که سپری کرده بودم ،روزهایی که در کنار خانواده ام شاد بودم
و تمام لبخندهایم از ته قلب بود.

مهمانی های آخر هفته خانه مادر بزرگ و پدر بزرگ ،صنوعه ها ،بخاله
و دایی ،مسافرت های دم عید ،سال تحویل های دسته جمعی با بوی خوش اسکناس های تا
نخورده ،مسابقه بین هم سن و سال هایمان برای جمع کردن هرچه بیشتر عیدی از
بزرگتر ها تا نشان دهیم آنها چقدر ما را دوست دارند.

پوشیدن لباس های نو یا کفش هایی که گاه پامان را کمی اذیت می کرد ،اما چون نو و زیبا
بود هرگز از آن شکایت نمی کردیم.

روز های تعطیل هفته که پدر هایمان به سر کار نمی رفتند و همگی باهم به تفریح می
رفتیم مهم نبود کجا ،اما فقط می خواستیم چند ساعتی را به دور از مشکلات در کنار
خانواده خوش بگذرانیم ،بخندیم و حتی یادی کنیم از عزیزانی که در بین ما رفتند و شوق
کسانی را داشتیم که می خواستند به جمعمان بیوندند ،مهم نبود غذایمان کباب بریان بود یا
یک بشقاب دم پخت شفته شده ،مهم آن همه خنده و شوخی موقع غذا خوردن هایمان بود
،خلاصه تمام آن روز ها برایم شده همین سطر نوشته که هرگاه به آنها نگاه می کنم
آرزو می کنم شده به مدت فقط ده دقیقه دوباره آن همه حس زسیبا و صمیمی را تجربه
کنم اما دنیا همیشه بر وفق مراد نیست زمانی که بچه بودم این جمله را زیاد شنیدم اکنون
که به این سن رسیده ام درک و دریافت خود را از این جمله فهمیدم

اکنون حدود یک سال است که دنیا ی خاکی و صمیمی خانواده هایمان بر وفق مراد
نیست ،یک سال است که آخر هفته ها دستان گرم و پیر محبت پدر بزرگ و مادر بزرگ را
نگرفته ایم ،لبخند های شیرینشان که چل گونه چروکیده اشان را نشان می داد را ندیده
ایم .در کوچه پس کوچه های سطله زیر درخت های توت ساعت ها باهمسایه هالز
اوضاع زندگی از خوشی و نا خوشی ها صحبت نکرده ایم و رنگ و روی فصل ها را
کامل حس نکرده ایم ،دیگر خبری از شوخی های ترون و بیرون مدرسه نیست ،از گل



معصومه رفیعی

شرکت در بخش: دل نوشته

معصومه رفیعی شهرکی
دانشجو ترم پنج پرستاری یزد
رتبه دوم در حیطه دلنوشته نویسی

بسم الله الرحمن الرحيم

جشنواره کشوری علمی، فرهنگی و هنری مقابله با کرونا

دلنوشته نویسی... تعبیر سبک زندگی با کرونا

این روزها بوسترهای روی در و دیوار شهر، مهم ترین نیت های خیری همه و همه یک چیز شده است:

... بهترین راه حل فاصله گذاری اجتماعی... دور شدن!

خوابم بگویم چیز جدیدی نیست... سلامت سیستم زندگی هایمان شده دوست غریبه آشنا خواهد بود ندارد!

مادر پرسید: خوبی؟ گفتی: آری، خوب مادر است دیگر نگران منی شوی!

پدر پرسید: حالت چطور است؟ نگاهش کردم چشم هایش خسته بودند ماسکی که روی صورتش نشسته بود روی به روی قلبم می گذاشت، خوبم پدر، خوبم به وسعت همه ی خستگی هایت!

جواب همه ی حالت چطورها یک چیز است: خوب!

خوبم چون وقت نداریم حال بد یکدیگر را به هم می خوریم چون در این دنیای مدرن جدید فرصتی برای بد بودن نیست... بد باشی جا میمانی... حذف میشوی... خوبیم چون اصلاً حال یکدیگر را نمی پرسیم! آدم های این کره خاکی سلامت که از خودش هم فاصله گرفته اند، همان ما را فاصله داد از آنچه بودیم. در دنیای دیروز دخترکلی میزیستند یا موهای منگی برشان غرق در بازی با آرزوهای دور دراز که باید بزرگ می شدند تا طبق گفته های عزیز جان موهایشان کیس شود و پسرکلی بودند که باید بزرگ میشدند تا قوی شوند تا بختند و زندگی کنند! زمین چرخید این چرخش خیلی سریع بود حلقه بازی آن روزها شکافت و همه از هم دور شدند! دخترک بزرگ شدن برای زندگی باید میچنگید... موهایش را کوتاه کرد... حرف هایش را کوتاه تر و فاصله اش را بیشتر! پسرک تلاش کرد... نبود و برای قوی بودن خسته شد!

عزیز جان پشت پنجره خله چشم انتظار بچه هامان! بچه ها دلنگ تر از همیشه مجبور به رعایت فاصله گذاری اجتماعی! پیرشدن او، بزرگ تر شدن ما شبیه فسه هایی که بر ایمان تعریف میکردند، قرار بود همه کنارش باشیم... مصای پیرش و شنونده فسه هایش اما کرونا فسه را متفاوت رقم زد... پست چی خرید هایش شدیم و دلخوش به خنده های از پشت شیشه اش! این فاصله ها بهای گزافی داشت... قرار بود بزرگ شویم درد هایمان را فراموش کنیم نه اینکه دلنگی هایمان بیشتر شود! دیروزها فاشنگ تر بودا موهای خنک... حلقه جمع و جور چرخ و فلک بازی وقتی دست های یکدیگر را سخت در آغوش میگرفتیم... لمس دست های عزیز جان از نزدیک... دور شدیم اما... فاصله از دستاوردت به جانمان آن قدر که بنام بردیم به پناه یی تهایمان! اینبار دور معالیم از هم اما جسم... گاهی با یکدیگر تلفیق حرف بر زمین نبود روزهای خوب و به آغوش کشیدن های طولانی... نبود! احوال برسی هایی که راحت از حال داشت بگویم!

اینبار اندکی با تفکر دور معالیم تا شاید برگردیم به خودمان... خنک گردیم به یکدیگر!

معصومه رفیعی شهرکی... دانشجو پرستاری

به نام خدا، پرونگار هستی بخش.
قبل از شروع خاطره ام از بخش کرونا، دعا میکنم که هر چه زودتر این ویروس منحوس از سرزمین عزیزم و نیز کل جهان، از بین برود چرا که تحمل دین از دست رفتن بیمارانی که اکثراً حین پذیرش هوشیار و حال صومسی چندان بدی نداشتند اما ریه های داغونی تو اسکن ریه داشتند اعصابی فولادین تو یاز دارد.

من پرستار بخش آی سی یو کرونای بروجن هستم، خاطره من به زمان اوایل کرونا برمیگردد. تقریباً اوایل اردیبهشت بود که حدود ساعت ده شب بیمار خاصی حدوداً ۴۵ ساله از بخش عفونی کرونا پذیرش کردیم. بیمار خانمی چاق که شکم بزرگی داشت، هوشیار بود، بسیار مضطرب بود و دیسترس تنفسی در حد متوسط داشت، بلافاصله بعد از انتقال به تخت مانیوتورینگ شد، برای بیمار اکسژن با ماسک رزرو بگذار گذاشته شد، اما علی رغم دادن پوزیشن صحیح و آرام سازی بیمار با تکنیک آرام سازی کلامی افت اکسیژن خون تا ۷۰ درصد داشت.

بیمار به همراه تکنیسین بیهوشی جهت اینتوباسیون به بخش آورده شده بود، بعد از انتقال بیمار به تخت و مانیوتورینگ بیمار، ایشان طبق دستوری که از متخصص بیهوشی داشتند وسایل را جهت اینتوباسیون بیمار محیا میگرداند.

با توجه به تجربه تلخی که در این مدت زمان کوتاه گذشته از اینتوباسیون بیماران کرونایی بست آورده بودم و نیز با توجه به اینکه منشی روی استفاده از دستگاه NIVP در بیماران کرونایی مطالعه کرده بودم تلفنی از دکتر متخصص بیهوشی جهت به تاخیر انداختن اینتوباسیون بیمار و بردن بیمار روی دستگاه NIVP کسب تکلیف کردم. که خوشبختانه با اینکه اولین بار بود که بیمار کرونایی را میخواستیم NIVP کنیم، با توجه به سابقه کارم در آی سی یو چنین اجازه ای را دادند، بلافاصله با بیم و امید به سمت تنها ماسک NIVP بخشمون که تو ترالی احیا بود شاتافتم و seating و مانیاتور را طبق دستور پزشک تنظیم کردم و بعد از توضیح به بیمار که کاملاً هوشیار بود و با هر بار نفس کشیدن شکمش تکان میخورد و این خیلی کلافه اش کرده بود، با نام خدا ماسک را به کمک همکارم روی صورت بیمار فیکس کردیم. با توجه به توضیحاتی که به بیمار داده بودم خیلی راحت ماسک را تحمل کرد و به طور معجزه آسایی اکسژن خون بیمار تا ۹۲ درصد رسید با اینکه بیمار کماکان دیسترس داشت اما افزایش اکسیژن خون بیمار باعث لبخند رضایت بر صورت همکاران شد تکنیسین بیهوشی که همچنان با وسایلش جهت اینتوباسیون آماده باش بود و اصزار بر اینتوبه نمودن بیمار داشت با دیدن افزایش اکسیژن خون بیمار کمی جهت اینتوباسیون بیمار مردد شد اما چون دیسترس بیمار کماکان ادامه داشت همچنان به استفاده از ماسک امید چندانی نداشت.

بعداً تلفنی وضعیت بیمار را برای متخصص بیهوشی شرح دادم ایشان نیز مثل تکنیسین بیهوشی با توجه به شرح دیسترس تنفسی بیمار در استفاده از ماسک NIVP، در بیمار کمی تردید داشتند اما فرمودند فعلاً با توجه به تحمل بیمار و افزایش اکسیژن خون، بیمار اینتوبه نشود، اما تحت نظر مداوم باشم و یکساعت بعد VBG بیمار چک شود و به ایشان اطلاع داده شود، در آی سی یو بیمارستان ما تمام کارها از جمله گزارش نویسی بر بالین بیمار انجام میشود، و این امر کار رصد کردن بیماران را بر ایمنان تسهیل میکند، با انجام دستورات دارویی بیمار همچنان وضعیت تنفسی و مانیاتور بیمار را نیز دائم زیر نظر داشتم، آرام آرام دیسترس بیمار نیز کاهش می یافت.
یکساعت بعد از استفاده از NIVP برای بیمار VBG چک کردم بعد از دریافت جواب و مقایسه آن با قبلی تغییرات محسوسی داشت بلافاصله جواب آزمایش و نیز وضعیت بالینی را به اطلاع پزشک

مینیژه ربیعی

شرکت در بخش: دل نوشته

نجمه امانی فرزند محمد تقی متولد ۱۳۸۳ / ۷ / ۲۸
کلاس دهم تجربی مدرسه شرافت چالستر



مهتاب چراغیان

شرکت در بخش: دل نوشته

به نام خداوند شفادهنده شفابخش

شب تاریکی اش را گسترانیده است. بخش مراقبت های ویژه کرونا در قسمت ابتدایی بیمارستان مرا به سمت خویش می کشاند. تصویر فرزندم که نگرانی و بی تابی در چشمانش موج می زند و در آستانه در ایستاده است در خاطر من اید چشمانم را میبندم. نفس عمیق می کشم و لباس های سرتا پایی که پوشش چند ماهه من است را برتن میکنم و درون بخش می آیم نفس های صدا دار بیماران موسیقی همیشگی شب های ماست. شب برای بیماران همیشه ساعات درد و رنج است. قدم هایم را محکم بر میذارم و به تخت بیمارانم نزدیک می شوم. آمده ام که با تاریکی نغم و درد بجنگم. همکارم را می بینم که بیمار کرونایی را در تخت می نشاند. دستاش را بر روی کمرش می کشد و از او میخواهد نفس عمیقی بکشد این بار جنگی دیگر... و بیروس جینی میهمان ناخواسته و بدون دعوت مردم ماست. اضطراب و نگرانی در چشمان بیمارم موج می زند. دستاش را تکان می دهد کنارش که می روم لوله ترانه در گلویش جا خوش کرده است و دستگاه نفس های به شماره افتاده اش را تقویت می کند از او می خواهم که قوی باشد و دوام بیاورد چشمانش را می ببندد و با مسکنی به خواب می رود. همکار پرستارم در حال پاشویه بیمار دیگری است. بیمار دیگری در حال احتضار است نفس هایش به شماره افتاده است. بیمار دیگری عطش دارد و از پرستار آب میخواهد مخاط دهانش خشک است. پزشک می آید و گوشی پزشکی اش را بر ریه بیمار بد حال می گذارد. بیمار خسته است و تفریق دارد. بیمار دیگری خونریزی مختصری از دهان دارد. به سمش می روم. صدای زنگ تلفن طنین انداز میشود.

-تخت خالی دارید؟ بیمار کرونایی دیگری در راه است.

پرستار تخت 2 بیماراش را تنویق می کند که آفرین نفس بکش. خیلی خوب است. داری خوب مقاومت می کنی و من نظاره گر مهربانی هستم. مهربانی تنها میراث شغل من نیست. من خستگی مفرط و استرس و رنج های بی شمار را تجربه کردم اما هر بار برخورد نهب زده ام که برخیز تو یک پرستاری برای تو درد رنج، خستگی، تشنگی، کم حوصلگی، تعطیلی و... معنا ندارد. درد و رنج بیماران را بر جان بخر که تو میراث دار بلوی هستی که درد و رنج یک قافله را در کربلا بر جان خرید. من باید غم ها را پشت پرده لیچند پنهان کنم و برایت نقش منجی را بازی کنم و جواهره امید و یاد خدا را در دلت زنده کنم. من پرستارم. فرزندم را به خدا سپرده ام و برای کودکی که روی تخت است مادری می کنم. سوگند خورده ام که مراقبت کنم مهر بان و متعهد باشم حتی اگر در شرایط غیر معمول و در پوشش چند لایه ماسک نفس بکشم و در لباس های سرتا پایی راه بروم و تشنگی امام را ببرد. من پرستارم. اشک چشمانم را که در حین احیا بیمار جوانم بر روی صورتم می غلتد، پاک می کنم و بر خود نهب می زنم که محکم باش. تو پرستاری.

شب با طلوع خورشید دارد به پایان می رسد. آفتاب نور و روشنایش را بی دریغ به زمین می بخشد و من از خدا می خواهم تاریکی شب های کرونا جایش را به سلامتی، نورانید و آرامش بدهد. از خدا می خواهم به همکارانم قوت به دستشان شفا و به مردمان سرزمینم روزگاری سلامت و بدون کرونا عطا کند. آمین



احمد رفیعی

شرکت در بخش: شعر

احمد رفیعی وردنجانی حدود بیست سال سابقه ی شعر دارم؛ در شعر آیینی و اجتماعی و طنز اجتماعی مسغولم عضو حلقه ی شعر ولایی زفرات عضو انجمن توکل وردنجان عضو کارگاه طنز نویسندگان انقلاب اسلامی

ماسک رایگان

روی دهان و بینی اما روی چانه!	راه نجات ماست تنها این زمان ماسک
جایی ندارد ای رفیق مهربان ماسک	کم می کند از درد این بار گران، ماسک
یک راهکار ساده دارد این مکافات	ویروس ویرانگر گرفته یک جهان را
هر کس که می خواهد نماید حفظ جان، ماسک	تنهاسلاحی که به کف دارد جهان، ماسک
بی ماسک باشی می شوی اعمال قانون	این داستان تلخ است اما چاره دارد
دارد شما را از جریمه در امان ماسک	سر سلامت مانند از این داستان، ماسک
بشنو عزیز من سه اصل زنده ماندن	تنها نه چون من با زبان فارسی، که
ترتیبش از آخر به اول، آب، نان، ماسک	خیلی نوشتند این زمان باهر زبان، ماسک
	رحمی ندارد این بلای زندگی سوز
	باید زند خرد و کلان، بیرو جوان ماسک
	راهی برای رخنه ی ویروسها نیست
	وقتی که باشد خوب بر روی دهان، ماسک



آذر شاهوردی

شرکت در بخش: شعر

ماسک را جدی بگیر
گر امیری یا وزیر ماسک را جدی بگیر
نوجوانی یا که پیر ماسک را جدی بگیر
این کووید نوزده در به در دنبال توست
تا تو را سازد اسیر ماسک را جدی بگیر
بی محابا چون پلنگ هر که را آرد به جنگ
سازدش خرد و خمیر ماسک را جدی بگیر
این ویروس تاجدار بس در آورده دمار
هم ز دارا هم فقیر ماسک را جدی بگیر
این همه با دوستان بی هوا در بوستان
جان من سلفی مگیر ماسک را جدی بگیر
ای عزیز هموطن ماسک بر صورت بزن
رفته بالا مرگ و میر ماسک را جدی بگیر



مهدی عالی

شرکت در بخش: شعر

بیش از ۵۰ مقام ملی در شعر دارد، سال مرد ترانه ی ایران شد. بهترین ترانه سرای جشنواره تولیدات صداوسیما مرکز استانهای کل کشور شد
بیش از ۲۰۰ ترانه در ژانرهای پاپ و محلی بختیاری از این شاعر توسط خواننده های مختلف اجرا شده از جمله اونها در پاپ میشه به ترانه "دارکوب" آرش سربازی اشاره کرد و در بختیاری "پافه غم" موسی موسوی ، "شومه" کورش اسدپور، "کوگ خوشخون" ایمان کریوند، "بنگ پارون" علی عالی و ... اشاره کرد
مجموعه ی شعری بنام "غزل ترانه" دارد که توسط واحد آفرینش های ادبی حوزه هنری به چاپ رسیده کارشناس ترانه حوزه هنری استان است. کارشناس شعر صداوسیما مرکز جهانبین است
سمت های پیش از این:
نایب رییس شعر اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان
رییس شعر بسیج هنرمندان استان و ...

خط روی صورتت رد پای عاشقی ست در دفاع از وطن حرف عاشقان یکی ست	ای سفید و سبز پوش چون شکوفه ی بهار در دل و نگاه ما تا همیشه ماندگار
یک جهان به یک صدا می کند دعایتان عاشقانه منتظر خانواده هایتان	خانواده ات هنوز چشمشان به راه توست جان به کف نهاده ای دست حق پناه توست
با نشاط و روحیه با وقار و عزتی ای مدافع وطن در ره سلامتی	عده ای به فکر خویش در نشاط و در سفر تو ولی نشسته ای خط اول خطر



داوود کهن ترابی

شرکت در بخش: عکس

داوود کهن ترابی از استان البرز شهر کرج شروع عکاسی بنده از کلاسه‌های عکاسی و فیلمسازی انجمن سینمای جوانان دفتر کرج به مدت ۱۸ در سال ۶۷ و ۶۸ انجام شد علاقه ای شد تا در مسابقات و جشنواره های عکاسی با موضوعات اجتماعی شرکت میکردم وبا کسب عنوانهای اول و دوم سوم جشنواره های مختلف کسب نموده تاریخ تولد اول اسفند ۱۳۴۶ از کرج نام پدر مقصود مدرک تحصیلی دیپلم شماره کارت بانک ملی به نام داوود کهن ترابی



سعید قاسمی

شرکت در بخش: عکس

سعید قاسمی عضو انجمن عکاسان ایران و عضو انجمن صنفی عکاسان مطبوعاتی کشور، دارای درجه هنری از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، عکاس خبرگزاری صدا و سیما، تهران، دارای بیش از ۶۰ مقام ملی و بین المللی





محمد آهنگر

شرکت در بخش: عکس

محمد آهنگر
عکاس خبری از سال ۹۰ تا کنون / دریافت بیش از
یکصد جایزه از مسابقات عکاسی ملی و بین المللی /
شرکت در ۲۰ نمایشگاه گروهی عکس / مدرس
عکاسی



محمد رضایی

شرکت در بخش: عکس

محمد رضایی متولد ۱۳۵۹ شهر پل سفید در استان مازندران (عکاس مستند اجتماعی و مطبوعات و مستند ساز) کارشناس ارشد ارتباط تصویری فعالیت عکاسی از سال ۱۳۷۶ و به صورت تخصصی از سال ۸۶ با خبرگزاری فارس فعالیت مطبوعاتی خود را ادامه داد. در طی این سالها به عنوان عکاس با خبرگزاری های ، سوره، فارس، جام جم، آژانس عکس ایران، و روزنامه‌های جام جم ، ایران و گروه مجلات همشهری فعالیت عکاسی خود را ادامه داد. برگزیده بیش از ۶۰ جشنواره ملی و بین‌المللی و حضور در ۵ نمایشگاه انفرادی عکاسی و بیش از ۱۰۰ نمایشگاه گروهی





مهدی شیروانی

شرکت در بخش: فیلم

مهدی شیروانی کارشناس پرستاری و روابط عمومی بیمارستان ولی عصر (عج) بروجن. در زمینه نقاشی فعالیت دارم و این فیلم بعنوان اولین تجربه فیلمسازی میباشد. گوشی همراه و نرم افزارهای تدوین رایانه خانگی تنها ابزار کار برای ساخت این فیلم بودند.

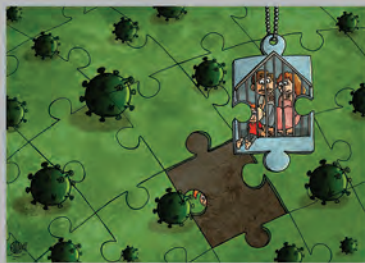


احسان فقیهیان

شرکت در بخش: فیلم

احسان فقیهیان
برنده جایزه اول نماهنگ شوق زندگی از رییس
سازمان صدا و سیما کشور
دیپلم افتخار جشنواره تولیدات مراکز تبریز اثر
موسیقی تصویر پیک آشنا جایزه تصویربرداری
جشنواره سکانس حماسه مستند ابومتظر
جایزه اول کلیپ هزار سنگر در جشنواره ملی
فرهنگی هنری هزار سنگر جایزه فیلم مستند لشکر
۲۵ کربلا در جشنواره فیلم ۲۵، جایزه مستند یک
آسمان پرواز جشنواره نماز نیایش قم،
جایزه اول فیلم کوتاه جشنواره سردار دلها
جایزه نفر دوم فیلم جشنواره بچه های حاج قاسم
جایزه کلیپ جشنواره کشوری گیاهان دارویی
جایزه پخش کلیپ جشنواره فرهنگی هنری شهید
علمدار





یلدا هاشمی نژاد

شرکت در بخش: کاریکاتور

- شروع فعالیت در رشته کاریکاتور ۱۳۸۸
- مقام اول مسابقه استانی "هنرمند" ۱۳۸۸
- مقام اول مسابقه "سقوط اقتصادی" ۱۳۹۰
- مقام سوم جشنواره بسیج هنرمندان "پایان سلطنت" ۱۳۹۱
- مقام سوم مسابقه استانی "سبک زندگی ایرانی سنت و مدرن" ۱۳۹۲
- کسب لوح تقدیر از کارگاه "هنر جهانی مقاومت" ۱۳۹۲
- مقام برتر "جشنواره بسیج هنرمندان" ۱۳۹۳
- لوح تقدیر "جامعه+من" آذربایجان غربی ۱۳۹۳
- نفر سوم "بازیهای بومی محلی" تبریز ۱۳۹۳
- دبپلم افتخار از جشنواره "قوری ترکیه" ۲۰۱۳
- برگزیده جشنواره "شستن دست با صابون و پاک کردن با دستمال کاغذی" ایتالیا ۲۰۱۴
- جایزه ویژه "کلاه خود طلایی" مرستان ۲۰۱۵

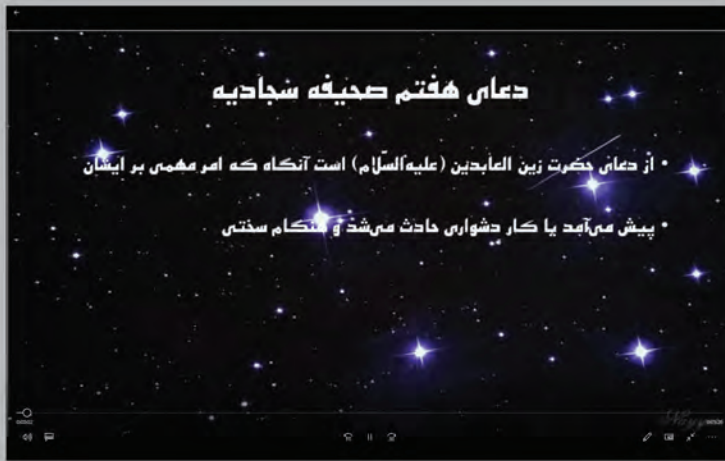


سجاد خالقی

شرکت در بخش: موشن گرافیک

سجاد خالقی
متولد ۱۳۶۴ کارشناس ارشد نویسندگی رادیو
نویسنده ی داستان و رمان تهیه کننده و نویسنده ی
صدا و سیما





قلی پور

شرکت در بخش: موشن گرافیک

سایدا قلی پور دشتکی
سن : ۸ سال
کلاس دوم ابتدایی



سها دوستی

شرکت در بخش: نقاشی

سها دوستی ۹ ساله، دانش آموز کلاس چهارم هستم و اولین بار است در جشنواره ای شرکت میکنم. کلاس نقاشی تاکنون نرفتم و در منزل بعد از درس خواندن و انجام تکالیف مدرسه نقاشی میکشم و قصه مینویسم و شعر خوانی تمرین میکنم.





دانشگاه علوم پزشکی خدمات بهداشتی درمانی
استان چهارمحال و بختیاری

وب سایت جشنواره: www.skums.ac.ir/festivalcoronavirus
ایمیل جشنواره: festivalcoronavirus@skums.ac.ir